

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسول الله و على اله و صبحه اجمعين
اما بعد

هنگامیکه یکی از دوستانم از من درخواست کحرد تا مختصری صحبتی در رابطه با نامه رسول الله به خسرو پرویز کنم با خبر گشتم که متأسفانه برادران و خواهران داعی زیاد در رابطه با این موضوع کار نکرده اند و ملی گرایان بی پروا در حال نقد بر یکی از واضح ترین مسایل تاریخ اسلام هستند پس تصمیم گرفتم تا رديه ای بر یکی از مشهور ترین مقالات اخیر ملی گرایان در این رابطه یعنی مقاله سایت خردگان بزنم

آیا اسلام با ملی گرایی موافق است؟
الله عزوجل فرموده: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.
بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است
وجه استدلال: اینجا الله متعال واضحا معیار ارجمندی را نه ملیت و نه قومیت بلکه تقوا دانسته است

برای تکمیل این آیه و تفسیر آن در سنت که مفسر قرآن است از قول رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِي وَلَا عَجْمِي عَلَى عَرَبِيٍّ وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى (إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) ، أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ

فیبلیغ الشاهد الغائب (السلسله الصحيحه از شیخ البانی شماره ۲۷۷۰) یعنی: ای مردم! آگاه باشید هیچ عربی بر هیچ عجمی و هیچ عجمی بر هیچ عربی و هیچ سرخی بر هیچ سیاهی و هیچ سیاهی بر سرخی برتری ندارد مگر به تقوا آیا به شما این پیام را رساندم؟ گفتند بله ای پیامبر خدا

و در سنن أبی داوود آمده است: لیدعن رجال فخرهم باقوام انما هم فحم من فحم جهنم او لیکونن اهون علي الله من الجعلان التي تدفع بانفها النتنیعني
یعنی: آنان که به قومیت خود تفاخر میکنند این کار را رها کنند و بدانند که آن مایه‌های افتخار جز زغال جهنم نیستند و اگر آنان دست از این کار نکشند نزد خدا از سوسلهایی که کثافت را با بینی خود حمل میکنند پستتر خواهند شد

شیخ الارنوط ذیل این حدیث میفرماید: صحیح لغیره و هذا اسناده حسن
و در صحیح بخاری آمده است: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، قَالَ وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا، فَقَالَ «مَنْ قَاتَلَ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

یعنی: ابوموسی اشعری میگوید از رسول الله در باره مردی پرسیدند که از روی شجاعت، و از روی تعصب، یا از روی ریا و خودنمایی میجنگد. کدامیک در راه الله است؟ فرمود: کسی که برای اعلای کلمه الله و سرافرازی دین او بجنگد او مجاهد است
وجه استدلال: واضح است که اینجا الله متعال تنها معیار جهاد و قتال مشروع را جهاد در راه دین و اعلای کلمه الله دانسته است و هر کس به خاطر تعصبات قومی یا ملی بجنگد و آن را معیاری برای اتحاد بداند مجاهد و شهید نیست

شیخ بن عثیمین در شرح ریاض الصالحین جلد اول صفحه ۸۶ در شرح حدیث فوق میفرماید: پس ملی گرایی، نیت و انگیزه ی باطلیست که هیچ سودی برای اسلام ندارد و در جنگی که با اهداف ملی انجام میشود، مسلمان و غیرمسلمان، فرقی ندارند

الله متعال در جای دیگر فرموده: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ

یعنی: شما بهترین امتی هستید که بر روی زمین پدیدار گشته تا آخر آیه

وجه استدلال: انست که الله متعال تمامی مسلمانان را بهترین مردم دانسته بدون اینکه توجهی به ملیت و قومیت آنان شده بلکه صرف مسلمان بودن است که موجب برتری بر سایر ملل میگردد

و الله متعال در جای دیگر فرموده: وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ۚ وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

یعنی: و همگی به رشته خدا چنگ زده و به راههای متفرق نروید، و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید، خدا در دلهای شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف و نعمت خدا همه برادر دینی یکدیگر شدید، و در پرتگاه آتش بودید، خدا شما را نجات داد. بدین گونه خدا آیاتش را برای شما بیان می‌کند، باشد که هدایت شوید

وجه استدلال: در این آیه الله متعال وجه اتحاد مسلمانان را فقط و فقط تمسک به دین یعنی مسلمانی دانسته است نه اشتراک ملی یا قومی

نظر عالمان اهل سنت و جماعت پیرامون ملی گرایی چیست؟
شیخ بن عثیمین (چنانچه در قبل آورده شد) آن را امری باطل میداند
و شیخ عبدالعزیز بن باز نیز در طی رساله ای که در سایت وی موجود است ملی گرایی را امری

باطل میداند لینک رساله شیخ بن باز

[https://binbaz.org.sa/articles/33/%D9%86%D9%82%D8%AF-%D8%A7%D9%84%D9%82%D9%88%D9%85%D9%8A%D8%A9-%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B1%D9%8A%D9%8A%D8%A9-%D9%81%D9%8A-%D8%B6%D9%88%D8%A1-%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85-%D9%88%D8%A7%D9%84%D9%88%D8%A7%D9%82%D8%B9\)](https://binbaz.org.sa/articles/33/%D9%86%D9%82%D8%AF-%D8%A7%D9%84%D9%82%D9%88%D9%85%D9%8A%D8%A9-%D8%A7%D9%84%D8%B9%D8%B1%D9%8A%D9%8A%D8%A9-%D9%81%D9%8A-%D8%B6%D9%88%D8%A1-%D8%A7%D9%84%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85-%D9%88%D8%A7%D9%84%D9%88%D8%A7%D9%82%D8%B9))

و در فتوای دیگر از شیخ بن باز آمده:

س: برخی از افراد تندرو میگویند وطن دوستی، مساوی با بت پرستی است؛ در حالی که در کشور اسلامی مردم همدیگر را به خاطر الله دوست دارند، استاد بزرگوار! نظر شما چیست؟
ج: در حقیقت دوستی باید به خاطر الله و رسولش صلی الله علیه و سلم باشد، با این توضیح که دوستی و دشمنی افراد به خاطر الله باشد. اما اگر کشور اسلامی نباشد چگونه آن کشور را دوست داشته باشد و اگر کشور اسلامی باشد خیر و خوبی آن را دوست بدارد و در این راه تلاش کند. پس باید دوستی برای الله باشد؛ زیرا هر مسلمان باید مطیع الله باشد دوست و حامی هر مسلمان باشد و هر کس مخالف دین الله باشد

دشمن اوست گرچه هموطن او باشد حتی اگر برادر یا عمو و پدرش باشد لذا باید دوستی و دشمنی به خاطر الله باشد

اما اگر وطن اسلامی باشد باید آن را دوست داشت و وظیفه ی هر فرد است که برای وطن خود خیر را بخواهد و در جهت استقرار اوضاع و آرامش اهالی آن کوشا باشد

برای خود و شما و تمام مسلمانان توفیق، هدایت و اصلاح نیت و عمل را خواستاریم و صلی الله علی نبینا محمد و آله و صحبه وسلم

شیخ ابن باز- مجموع مقالات و فتاواها 317/9

آیا حدیث مشهور حب الوطن من الایمان صحت دارد؟

بلاشک خیر این حدیث از سند درستی برخوردار نیست و عالمان مانند شیخ بن عثیمین در شرح ریاض الصالحین جلد اول صفحه هشتاد و شش

شیخ البانی در السلسله الاحادیث الضعیفه رقم ۳۶

امام سخاوی در المقاصد الحسنه رقم ۳۸۶

این روایت را تضعیف کرده اند

و به طور کلی به خاطر دلایلی که از قرآن و سنت ذکر گشت و همچنین تضعیف حدیث حب وطن نمیتواند از ایمان

باشد

شیخ البانی در ذیل روایت توضیح داده است که حب وطن امری غریزی است که بین مسلمان و کافر مشترک است و از نهی نشده اما به دلیل اشتراک این غریزه بین مسلمان و کافر دوست

داشتن وطن نمیتواند از ایمان باشد چون کافر هم در آن شریک است اما حب الله و رسولش از ایمان است چون کافر اصولاً حبی نسبت به الله و رسول الله ندارد اما اصل ماجرای نامه رسول الله به خسرو دوم چه بود؟ بهترین کتابی که این ماجرا را به تفصیل ذکر نموده کتاب الرحیق المختوم (خورشید نبوت) از شیخ مبارکفوری است

ماجرا از این قرار است که

بعد از صلح حدیبیه (صلح اسلام با کفار قریش) راههای دعوت و ارتباط اسلام گشوده و آسان شد و دعوت به دین خدا به مرحله جدیدی گام نهاد. رسول الله در آن زمان تصمیم گرفت تا از فرصت استفاده کند و دعوت خود را گسترش دهد پس به والیان مناطق مختلف نامه نوشت و آنها را به اسلام دعوت نمود یکی از اشخاصی که برایشان نامه نوشت خسرو پرویز شاه ایران بود

متن نامه چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم . از محمد رسول خدا به خسرو بزرگ پارسیان . سلام بر آن کس که پیگیر و پیرو هدایت باشد، و به خدا و رسول خدا ایمان بیاورد، و گواهی دهد بر اینکه جز خداوند یکتای بی همتا خدایی نیست؛ خداوندي که هیچ چیز و هیچکس شريك او نیست، و اینکه محمد بنده خدا و رسول اوست؛ و من تو را به آیین الهی دعوت میکنم، که من خود رسول خدا بسوی تمامی مردم هستم؛ تا انداز گردد هر آنکس که زنده باشد، و سخن خداوند درباره کفرپیشگان تحقق یابد . اسلام بیاور تا سالم بمانی، و اگر خودداری کردی، گناه تمامی مجوسیان بر گردن تو خواهد بود (متن این نامه را شیخ البانی در کتاب فقه السیره شماره حدیث ۳۵۸ حسن دانسته است و نیز این متن را امام طبری در کتاب الامم و الملوک یا تاریخ طبری آورده است) سپس عبدالله بن حذافه سهمی که به قولی مسلط به زبان فارسی بود را مامور کرد تا نامه را به خسرو برساند عبدالله نیز نامه را به حاکم بحرین تسلیم کرد و به نمایندگی حاکم بحرین به دربار خسرو رفت خسرو پس از اینکه نامه برایش خوانده شد نامه را گرفت و پاره کرد و به صورت عبدالله کوئید عبدالله نیز نامه را جمع کرد و به سوی رسول الله برد. رسول الله هنگامیکه عکس العمل خسرو را شنید فرمود: مزق الله ملکه یعنی الله پادشاهی اش را پاره پاره کند

از آن طرف خسرو به والی خود در یمن نامه نوشت تا خسرو را دستگیر کنند او هم دو نفر از سربازان ساسانی را فرستاد هنگامیکه به رسول الله رسیدند او صلی الله علیه و سلم آنها را مدتی معطل ساخت و گفت بروید و فردا نزد من ایید و فردای آن روز به آنها فرمود: امروز خدای من خدای شما را کشت آن دو مامور برای جستجوی صحت کلام رسول الله به باذان والی یمن مراجعه کردند و اندکی بعد، نامه ای به دست باذان رسید که حاکی از قتل خسرو ایران به دست پسرش شیرویه بود . شیرویه در نامه خودش به باذان سفارش کرده بود : در مورد آن مردی که پدرم به تو دستور داده بود، هیچ اقدامی مکن تا فرمان من به تو برسد ! همین مسئله انگیزه اسلام آوردن باذان و همراهان وی از پارسیان که در یمن بودند گردید

مجموعه این اتفاقات طبق قول امام ابن حجر در فتح الباری (جلد ۸ صفحه ۱۲۷) و ابن خلدون در کتاب تاریخش (جلد ۲ صفحه ۳۷) در تاریخ دهم

جمادی الاول سال هفتم هجری مقارن با سال ۶۲۸ میلادی خاتمه یافت
توجه: در ماه گذشته شدن خسرو بین مورخین مسلمان و ایرانی و مستشرق اختلاف است اما نظر
یکسان چنانچه کریستین سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان ذکر میکند خسرو در سال ۶۲۸
میلادی مقارن با سال هفتم هجری گذشته شده است
خورشید نبوت ترجمه الرحیق المختوم از شیخ مبارکفوری صفحه ۷۰۹
منابع این روایت چیست؟

ابن هشام جلد ۲ صفحه ۹۱ و ۹۲ / سنن ترمذی جلد ۵ صفحه ۶۸ / مسند احمد بن حنبل جلد ۴
صفحه ۴۹ / الجواب الصحیح لابن تیمیه جلد ۱ صفحه ۳۱۷ / السیره النبویه لابن کثیر جلد ۳ صفحه
۵۰۷ / تاریخ الاسلام للذهبی جلد ۲ صفحه ۵۰۸ / الطبقات الکبری لابن سعد جلد ۴ صفحه
۱۴۴ / الاموال لابن زنجویه جلد ۱ صفحه ۱۱۹ / اتحاف المهره لابن حجر جلد ۷ صفحه ۳۸۹ / السنن
الکبری للبيهقي جلد ۹ صفحه ۲۸۹ / دلائل النبوه جلد ۴ صفحه ۳۸۷ / تاریخ ابن خلدون جلد ۱ صفحه
۳۲۶ / الکامل فی التاریخ جلد ۲ صفحه ۱۰۶۱ / تاریخ طبری صفحه ۱۱۴۲ / صحیح البخاری شماره
۶۴ / بین معاصرین نیز دکتور صلابی در کتاب الگوی هدایت جلد ۲ صفحه ۴۶۴ و نیز علامه ندوی
در کتاب فروغ جاویدان جلد ۱ صفحه ۴۴۶ این روایت را آورده اند و نیز دیگر منابع در ادامه ذکر
خواهد شد

شواهد باستان شناسی چه میگویند؟
در سال ۱۹۶۳ دکتر صلاح الدین المنجد، دانشمند و کارشناس آثار مخطوط باستانی، در روزنامه
بیروتی الحیاة می 1963 مقاله ای نوشت و در آن مقاله خبر از کشف اصل نامه پیامبر به خسرو
پرویز داد. نامه بر روی چرمی به اندازه 12*31 سانتیمتر نوشته شده و 15 سطر مکتوب دارد و در
پایان آن، مهر محمد رسول الله دیده می شود. این نامه، جزو کلکسیون هانری فرعون وزیر خارجه
اسبق لبنان و یکی از توانگران لبنان بود که در خلال جنگ اول جهانی، آن را به مبلغ 150 سکه طلا
خریده بود. دکتر صلاح الدین المنجد که خود از کتاب شناسان و نسخه شناسان بنام در عالم اسلام
است، آن نامه را دیده و با آزمایش کربن 14 به کهنگی و تعلق آن برگ به روزگار پیامبر ابراز یقین
کرده بود و از نظر خط شناسی و مقایسه سبک عبارات با دعوت نامه های مشابه پیامبر، در صحت آن
تردید نداشت وی همچنین گزارش داد که بر اساس آزمایش کربن ۱۴ اصل این نامه مربوط به سال
هفتم هجری میباشد و جالبتر اینجاست که نامه مکشوفه پس از پارگی به هم دوخته شده بود (یعنی
آثار پارگی و دوختن نامه مشخص بود) برای اطلاعات بیشتر به کتاب سفیران از صلاح الدین المنجد
با ترجمه پرویز اتابکی مراجعه فرمایید و نیز دکتر محمد حمید الله در کتاب مجموعه الوثائق
السیاسیه توضیحاتی در مورد این نامه داده است

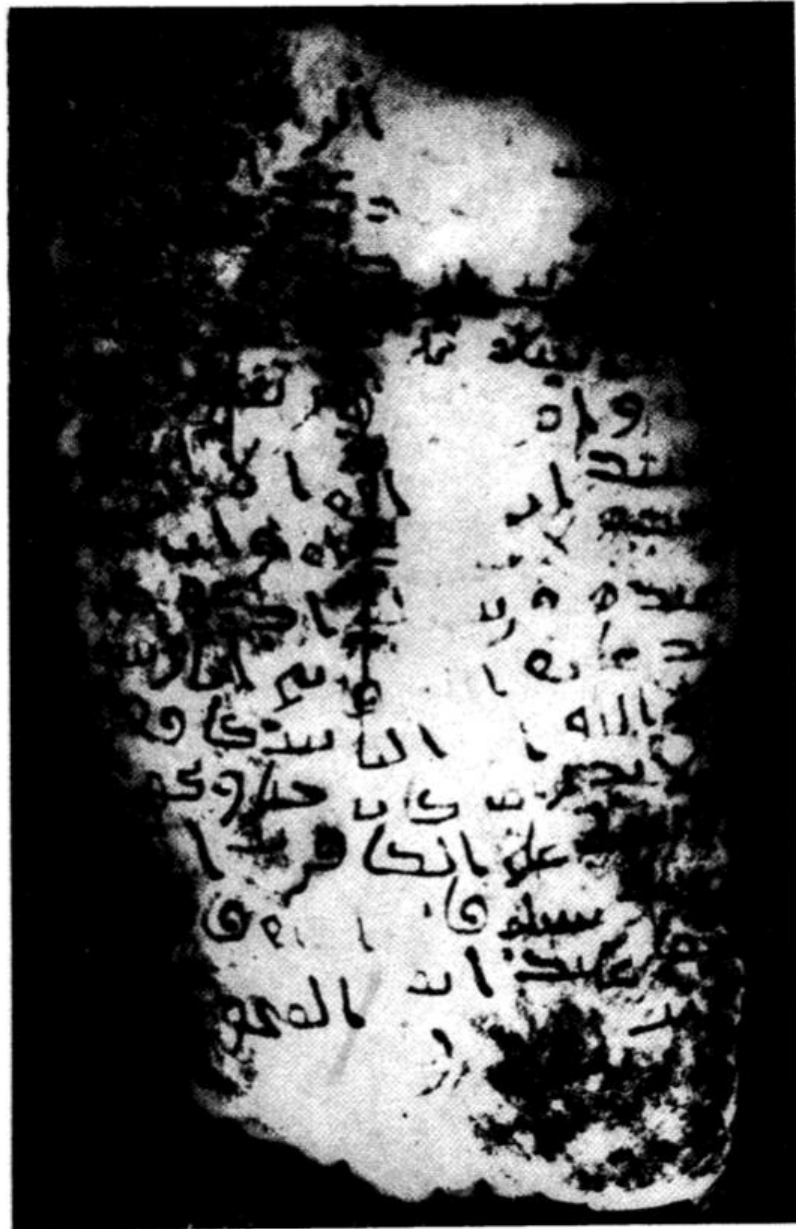
متن نامه مکشوفه بسیار شباهت به متن کتاب تاریخ طبری دارد (که سابقاً آن را آوردیم)
چرا که در کتاب مجموعه الوثائق السیاسه متن نامه مکشوفه چنین است: (1) بسم الله الرحمن
لرحیم من محمد عبد الله و (ا) (2)
رسوله الی کسری عظیم فا (3)

رس سلام على من اتبع الهد (4)
ى و آمن بالله و رسوله و (5)
شهد أن (لا) إله إلا الله و (6)
حده لا شريك له و أن محمد (ا) (7)
عبده و رسوله أدعوك (8)
بدعاية الله فاني (فانني؟) أنا رسو (9)
ل الله الى الناس كافة (10)
لا نذر من كان حيا و يحق (11)
القول على الكافرين (12)
سلم تسلم فان أبيته فا (13)
نما عليك إثم المجو (14)
س (15)
(علامة الختم) (16)
الله رسول محمد
عكس اصلى نامه كشف شده چنين است

مجموعته
الوثائق الستة
للعهد النبوي والخلافة الراشدة

جمعتها
محمد حميد الله

دار الفخاش



کتابه صلی الله علیه وسلم الی کسری، وثیقة (۵۳)
(بیاذن مالک السید هنری فرعون)

روایات ایرانی چه میگویند؟

منابع اسلامی نیز از قول منابع ایرانی روایت نامه رسول الله به خسرو را آورده اند در کتاب تاریخ بلعمی با تصحیح محمد روشن چنین آمده است : به اخبار عجم اندر چنین است که این خر خسرو را پرویز فرستاده بود سوی پیغمبر (علیه السلام)، و گفته که محمد را بیار و اگر با تو بیاید، سوی باذان شو و نامه او را ده تا بفرستدش
تاریخ بلعمی تصحیح محمد روشن جلد ۳ صفحه ۲۲۸

پس متوجه شدیم که در روایات ایرانی نیز به چنین موضوعی پرداخته شده هرچند به طور مستقیم از کتابهای آنان به دستمان نرسیده باشد
اما در باره مقاله سایت خردگان

شبهه ملی‌گرا در باره اینکه در مورد روایات نامه رسول الله به کسری در جزییات بین مورخین اختلاف وجود دارد

پاسخ: ملی‌گرا برای بیان مقدمه مقاله اش ادعا نموده در جزییات این روایت بین مورخین اختلاف نظر وجود دارد اما این دلیل خوبی برای رد یک روایت نیست چراکه مورخین با توجه به منابعی که در اختیار دارند و از آنها استفاده طبیعی است که در اخبارشان در یک موضع یکسان تفاوت‌های جزیی با یکدیگر داشته باشند چه بسا در دیگر روایات تاریخ اسلام و حتی تاریخ ایران باستان مانند زندگی کورش دوم نیز اختلافات و اخبار ضد و نقیضی دیده می‌شود اما احدی از اهل فن آن را به دلیل اختلاف در جزییات رد نکرده اند

شبهه ملی‌گرا در بیان آنکه این مطلب در قرآن ذکر نشده و این را از دلایل بطلان روایت دانسته است

پاسخ: این ایرادی مضحک است چرا که قرآن کتاب سیره نیست و لزومی ندارد که تمامی اتفاقات دوره رسول الله در آن ذکر شده باشد اما مشروعیت این عمل از قرآن ثابت است و اشاره به قرآن فقط کار شما را سخت تر میسازد

الله متعال فرموده: اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ وَاَتَعَلَّمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ
یعنی: نیست قرآن مگر تذکری برای عالم و بعد از مدتی خبر آن را خواهی دانست

و در جای دیگر فرموده: وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَّقرآن مبین لِّیُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ
یعنی: و به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست (این سخن) جز اندرز و قرآنی روشن نیست تا هر که را زنده است بیم دهد و گفتار الله در باره کافران محقق گردد

در آیه نخست سوره فرقان نیز چنین فرموده است: تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا

یعنی: بزرگ است خدایی که قرآن را بر بنده خود فرو فرستاد تا بیم دهنده جهانیان باشد

وباز در سوره سبا آیه ۲۸ گوید: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
یعنی: و تو را نفرستادیم مگر مژده رسان و بیم دهنده برای تمام مردم اما غالب مردم نمیدانند

در سوره اعراف آیه ۱۵۸ نیز چنین فرموده: قُلْ يَٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا
بگو ای مردم من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم

در سوره انبیاء آیه ۱۰۷ نیز فرموده: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ
یعنی: و ما تو را نفرستادیم جز رحمتی برای جهانیان

و نیز در سوره ال عمران آیه ۸۵ فرموده: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

و هرکس جز اسلام، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است

در نتیجه استناد ملی‌گرا به قرآن کریم نه تنها به سودش نیست بلکه به ضرر اوست
چرا که احدی از عالما نگفته است که قرآن کتاب سیره می‌باشد و هر خبری از سیره در قرآن یافت
نشد باید آن را دور ریخت و دوم آنکه این عمل کاملاً مطابق با دستورات قرآنی است و احتمال
ادعای نویسنده که این روایت را بنی عباس ساخته‌اند را کاهش میدهد
حتی اگر طبق گفته شما پیش برویم و قبول کنیم که بنی امیه و بنی عباس این روایات را جعل کرده
باشند پس قطعاً مفسرین دوره بنی عباس مثل امام طبری (که در ادامه وی ریشه روایات نامه پیامبر
به خسرو را به او نسبت میدهد!) شان نزول آیه‌ای را به این قضیه نسبت میدادند

ملی‌گرا در ادامه نوشته است: داستان پاره کردن نامه پیامبر (ص) توسط خسرو پرویز ریشه در
نوشته طبری دارد و چند قرن بعد مورخانی مانند ابن بلخی، ابن اثیر و... چنین مواردی را نقل کرده
اند. اما جالب است که یعقوبی از دیگر تاریخ نگاران کهن، از پاسخ خسرو پرویز به پیامبر (ص)
سخن رانده است.

متن نامه پیامبر (ص) را غالباً، اینچنین روایت کرده اند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از محمد پیامبر
خدا به خسرو، بزرگ پارسیان، درود بر آنکه پیرو هدایت شود و به خدا و پیامبر وی ایمان آرد و
شهادت دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست. من پیامبر خدا به سوی همه کسانم تا همه زندگان
را بیم دهم، اسلام بیار تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی گناه مجوسان به گردن تو است (طبری،
۱۳۷۵: ج ۳ / ص ۱۱۴۲)

جزئیات این داستان در تاریخ طبری نسبت به منابع جدید تر مانند فارسنامه ابن بلخی و تاریخ
کامل

ابن اثیر کمتر است برای مثال دلیل خسرو پرویز برای پاره کردن نامه، در تاریخ طبری نقل نشده

و تنها گفته شده است

و خسرو نامه پیامبر را بدرید

پاسخ: این که پاره کردن نامه پیامبر توسط خسرو ریشه در روایت تاریخ طبری دارد غلط است
امام محمد بن جریر رحمه الله متوفای سال ۳۱۰ هجری است

در حالیکه منابع پیش از وی نیز به این روایت اشاره کرده‌اند همانند روایت بخاری (متوفای ۲۵۶ هجری) در کتاب صحیح الجامع (مشهور به صحیح بخاری) شماره ۶۴ از قول ابن عباس رضی الله عنه در این روایت آمده است: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعَثَ بَكْتَابَهُ رَجُلًا وَامْرَأَةً أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كَسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَرْفَعَهُ فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلُّ مُمَزَّقٍ

یعنی: رسول الله صلی الله علیه و سلم نامه اش را به وسیله کسی فرستاد و به وی دستور داد که آن را به حاکم بحرین برسانند و حاکم بحرین آن نام را برای کسری خواند و کسری آن را پاره کرد رسول الله آن‌ها را نفرین کرد و گفت پاره پاره و پاکنده و تکه پاره گردند

امام محمد بن عیسی الترمذی نویسنده کتاب سنن ترمذی (متوفای ۲۷۹ هجری) نیز در کتابش چنین آورده است: - حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ حَمَّادٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَبَ قَبْلَ مَوْتِهِ إِلَى كَسْرَى وَإِلَى قَيْصَرَ وَإِلَى النَّجَاشِيِّ وَإِلَى كُلِّ جَبَّارٍ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ» وَلَيْسَ بِالنَّجَاشِيِّ الَّذِي صَلَّى عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «هَذَا» حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ

نام کتاب: سنن الترمذی - ت شاکر نویسنده: الترمذی محمد بن عیسی جلد: 5 صفحه: 68
همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم قبل از وفاتش برای کسری و قیصر و نجاشی نامه نوشت و آن‌ها را به اسلام فرا خواند تا انتهای حدیث که امام ترمذی آن را صحیح دانسته

در کتاب مسند امام احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱ هجری) نیز چنین آمده است حَدَّثَنَا مُوسَى، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ ابْنِ شِهَابٍ، أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، أَخْبَرَهُ، أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ "بَعَثَ بَكْتَابَهُ إِلَى كَسْرَى مَعَ رَجُلٍ، وَامْرَأَةٍ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ"، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كَسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ، خَرَقَهُ - قَالَ "فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ - "فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلُّ مُمَزَّقٍ إِسْنَادُهُ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ مُسْلِمٍ، رَجَالُهُ ثِقَاتٌ رَجَالُ الشَّيْخَيْنِ غَيْرِ مُوسَى بْنِ دَاوُدَ، فَمِنْ رَجَالِ مُسْلِمٍ
نام کتاب: مسند أحمد - ط الرسالة نویسنده: احمد بن حنبل جلد: 4 صفحه: 497

این روایت نیز دقیقاً همان روایت صحیح بخاری است

محمد بن سعد (متوفای سال ۲۳۰ هجری) نیز در کتاب الطبقات الکبری آورده است: قَالَ أَخْبَرَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ الزُّهْرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ قَالَ قَالَ ابْنُ شِهَابٍ أَخْبَرَنِي عُبَيْدُ

الله بن عبد الله بن عتبة أن ابن عباس أخبره أن رسول الله - صلى الله عليه وسلم - بعث بكتابه إلى كسرى مع عبد الله بن حذافة السهمي فأمره أن يدفعه إلى عظيم البحرين. فدفعه عظيم البحرين إلى كسرى. فلما قرأه خرقه. قال ابن شهاب: فحسبت أن المسيب قال فدعا عليهم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - أن يمزقوا كل ممزق

حميد بن زنجويه (متوفى ۲۵۱ هجری) نیز در کتاب الاموال چنین آورده است: أنا عبد الله بن صالح، حدثني الليث، عن يونس، عن ابن شهاب، عن عبيد الله بن عبد الله، عن ابن عباس، قال: كتب رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى كسرى، وأمره أن يدفع الكتاب إلى عظيم البحرين، فدفعه عظيم البحرين إلى كسرى، فلما قرأه كسرى مزقه قال فحسبت أن سعيد بن المسيب قال فدعا عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يمزقوا كل ممزق

الموال لابن زنجويه ج: ۱ ص: ۱۱۹

سیره ابن اسحاق نیز اگرچه متن اصلی آن در حال حاضر موجود نیست و سیره ابن هشام نیز حاوی زیادت و نقصان های زیادی از سیره ابن اسحاق در آن هست اما علمای پیشین به متن اصلی کتاب دسترسی داشتند و از وی مطالبی نقل میکردند همانطور که ابن تیمیه رحمه الله در کتاب الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح از قول ابن اسحاق (متوفای ۱۵۰ هجری) می آورد قال ابن إسحاق: بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم

عبد الله بن حذافة بن قيس السهمي إلى كسرى بن هرمز ملك الفرس، وكتب: «بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله إلى كسرى عظيم فارس، سلام على من اتبع الهدى، وأمن بالله ورسوله، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأن محمداً عبده ورسوله، فأني أدعوك بدعاية الله، فأني رسول الله إلى الناس كافة؛ لأنذر من كان حياً ويحق القول على الكافرين، فأسلم تسلم، وإن أبيت فإن إثم المجوس عليك

فلما قرأ كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم شققه، وقال: يكتب إلي بهذا الكتاب وهو عبي؟ و اتفاقاً طبری که شما به آن استناد کردید و ریشه روایت را در طبری دانستید هم برای روایتش به ابن اسحاق رحمه الله استناد نموده است! در سلسله سند این روایت در تاریخ طبری چنین آمده

است: حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا سلمه، عن محمد بن إسحاق، عن يزيد بن حبيب قال در ادامه نوشته است که بعد از طبری تا چند قرن کسی به آن روایت استناد نکرده است در حالیکه این غلط است و مورخین معاصر طبری (متوفای سال ۳۱۰) نیز به این روایت در کتابشان استناد نموده اند همانند ابونعیم آبی نعیم الاصبهانی (متولد سال ۳۳۶) در کتاب دلائل النبوه خویش صفحه ۳۴۸ روایتی که طبری در کتابش آورده را از قول ابن اسحاق می آورد: قال محمد بن

إسحاق: وبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الله بن حذافة بن قيس بن عدي بن سعد بن سهم إلى كسرى بن هرمز ملك فارس وكتب معه: بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله النبي الأمي إلى كسرى عظيم فارس سلام على من اتبع الهدى وأمن بالله ورسوله وشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمداً عبده ورسوله، أدعوك بدعاية الله فأني أنا رسول الله إلى الناس كافة؛ لأنذر من كان حياً ويحق القول على الكافرين فأسلم تسلم، فإن أبيت فإن إثم المجوس عليك " فلما قرأ كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم شققه وقال: يكتب إلي بهذا الكتاب وهو عبي قال محمد بن إسحاق:

فَبَلَّغَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَرَّقَ اللَّهُ مُلْكُهُ حِينَ بَلَغَهُ أَنَّهُ شَقَّ كِتَابَهُ ثُمَّ كَتَبَ كَسْرَى إِلَى بَازَانَ وَهُوَ عَلَى الْيَمَنِ ابْعَثْ إِلَيَّ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي بِالْحِجَازِ مِنْ عِنْدِكَ رَجُلَيْنِ جَلْدَيْنِ فُلَيْتَانِي بِهِ، فَبَعَثَ بَازَانُ قَهْرْمَانَهُ وَهُوَ أَبَاوَهُ وَكَانَ كَاتِبًا حَاسِبًا بَكْتَابَ مَلِكِ فَارَسَ وَبَعَثَ مَعَهُ رَجُلًا مِنَ الْفَرَسِ خَرْخَسْرُو وَكَتَبَ مَعَهُمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْمُرُهُ أَنْ يَنْصَرِفَ مَعَهُ إِلَى كَسْرَى وَقَالَ لِأَبَاوَهُ: وَيْلَكَ أَنْظِرْ مَا الرَّجُلُ؟ ... تَا أَنْتَهَايَ حَدِيثُ كَه هَمَان رَوَايَتِ طَبْرِي أَسْتُ

در ادامه نیز ادعا نموده است که جزییات داستان در تاریخ طبری نسبت به تواریخ بعد وی مثل الکامل فی التاریخ و فارسنامه ابن بلخی کمتر است مثلاً دلیل پاره کردن نامه توسط خسرو ذکر نشده است

سابقاً در مورد اختلاف در جزییات یک روایت بین مورخین سخن رانیدیم اما ادعای وی مبنی بر اینکه جزییات روایت متقدم بر متاخر کمتر است بازهم نا به جا است چراکه در سیره ابن اسحاق دلیل پاره کردن نامه توسط خسرو به صراحت ذکر شده همینطور که ابونعیم و ابن تیمیه از ابن اسحاق روایت میکنند: يَكْتُبُ إِلَيَّ بِهَذَا الْكِتَابِ وَهُوَ عَبْدِي؟

یعنی: به من اینگونه مینوسد در حالیکه بنده من است؟ حتی الباقی ماجرا یعنی دستور خسرو برای دستگیری پیامبر در روایات ایرانی (چنانچه آوردیم) و ابن اسحاق (چنانچه ابونعیم نقل نموده) و سیره ابن هشام آمده است در سیره ابن هشام جلد اول صفحه ۱۰۱ و ۱۰۲ آمده

خسرو خشمگین نامه ای به باذان نوشت که به ما خبر رسیده که در مکه مردی پیدا شده که اطاعت ما نمی کند و مردم را به دین خود می خواند و می گوید من پیامبر خدایم . اکنون با لشکری به جنگ وی برو و اگر به اطاعت من درآمد و توبه کرد، از او بگذر وگرنه، سر او را ببر و نزد من فرست . باذان مردی عاقل بود، نامه کسری را در جوف نامه ای از خود به سوی پیامبر فرستاد . پیامبر در پاسخ او نوشت : خداوند با من وعده کرده است که در فلان روز پسر کسری پدر خود را بکشد . باذان نامه پیامبر را خواند و نزد خود نگاه داشت . وقتی خبر قتل کسری به دست پسرش شیرویه به او رسید، به حقیقت کلام پیامبر پی برد و مسلمان شد

ملی‌گرا در ادامه چنین نوشته است: تاریخ یعقوبی، یکی دیگر از منابع کهنی است که از نامه پیامبر به خسرو پرویز سخن گفته اما

یعقوبی موضوع دیگری در این باره نوشته و از جواب خسرو پرویز به پیامبر (ص) سخن گفته است : و خسرو (در جواب نامه پیامبر ص) بدو نامهای نگاشت و آن را در میان دو پاره حریر نهاد و در میان آن دو، مُشکی گذاشت . چون فرستاده آن را به پیامبر (ص) داد، پیامبر (ص) آن را گشود و مشتی از مشک برداشت و بویید و به یاران خویش هم داد و گفت ما را در این

حریر نیازی نه و از پوشاک ما نیست، باید البته به دین من درآیی یا خودم و یاران به سر خواهیم آمد و امر خدا از آن شتابنده تر است، اما نامها، پس من از خودت به آن داناترم و در آن چنین و چنان است و آن را نگشود و نخواند و فرستاده نزد خسرو باز گشت

بررسی داده های ایرانی و روایت ساسانیان درباره این موضوع ضروری است اما متأسفانه چنین داده هایی بسیار محدود هستند. به هر حال در شاهنامه فردوسی که به نظر میرسد فردوسی از منابع ایرانی و گفته های دهقانان بهره برده است، اثری از چنین نامه ای نیست و به هیچ وجه داستان پاره کردن نامه پیامبر(ص) در

شاهنامه نقل نشده است.

در پاسخ گوئیم: چهار اشکال میتوان به روایت تاریخ یعقوبی گرفت
اشکال اول: این روایت فاقد سند و مرسل است و روایت مرسل پذیرفته نیست
اشکال دوم: این روایت از نوادر و شاذ است چراکه مخالف اجماع مورخین و روایات صحیحتر است
در علوم حدیث این اتفاق عجیبی نیست و احدی از عالما حدیثی صحیح و قوی را به خاطر تضاد با یک روایت شاذ و بی سند رد نکرده است
اشکال سوم: این روایت را خود یعقوبی نیز با تردید ذکر میکند! چرا که دقیقاً در صفحه بعدی یعنی در جلد اول صفحه ۴۴۳ یعقوبی روایت مشهور را آورده است
در کتاب وی چنین آمده: و هم گفته شده که چون نامه به خسرو رسیده و ارشی از چرم بود آن را پاره پاره کرد پس رسول خدا گفت: میمرزق الله ملکهم کل ممرزق یعنی خدا پادشاهی شان را بمنتهای پراکندگی پراکنده سازد
و دلیل تردید یعقوبی بین این دو روایت این است که روایت صحیحتر را مشخص ننموده و فقط دو روایتی که به دستش رسیده را نقل کرده اما علمای مشهور تر از وی مانند بخاری و مسلم و ابن حجر و ذهبی و غیره روایت مشهور را تصحیح نموده اند
حتی یعقوبی (متوفای ۲۸۴ هجری) که روایت دوم و روایت موثق را در کتابش آورده نیز قبل از طبری است! یکی دیگر از دلایل بطلان استدلال پیشین ملی‌گرا نیز همین استناد به کتاب تاریخ یعقوبی است

اشکال چهارم: این روایت حتی خلاف عقل است! خسرو پرویز شخصی مقتدر و متکبر بوده و هنگامیکه با نامه‌ای از جانب شخصی که به زعم خودش از خدمت گزارانش بوده که وی را به دینی جدید دعوت میدهد و او را گمراه میخواند طبعاً واکنش سختی نشان خواهد داد نه واکنشی متعادل

در ادامه نیز گفته است که چنین روایتی در کتابها و منابع ایرانی یافت نمیشود و به شاهنامه استناد نموده

در حالیکه این ادعا نیز غلط است روایات و منابع ایرانی بسیار محدود هستند و در مقابل منابع اسلامی بسیار گسترده اند چنانچه جرجی زیدان مستشرق مشهور میگوید: مسلمانان بیش از هر ملت دیگر در تاریخ پیشرفت کرده و کتاب نوشتند، به قسمی که در کشف الظنون نام 1300 کتاب تاریخی ذکر شده است، و این عدد به جز کتابهایی است که در شرح آن تواریخ نوشته شده و یا کتابهایی که در تلخیص آن تواریخ تالیف شده و یا کتبی که در تاریخ تدوین شده بود و از

دست رفته که نام هیچ يك از آنها در كشف الظنون نیست و صرف اینکه این مطلب در روایات محدود ایرانی موجود نباشد نمیتواند دلیلی برای رد این روایت باشد

هرچند که سابقاً ثابت کردیم که ایرانیان نیز این روایت را آورده اند: به اخبار عجم اندر چنین است که این خر خسرو را پرویز فرستاده بود سوی پیغمبر (علیه السلام)، و گفته که محمد را بیار و اگر با تو نیاید، سوی باذان شو و نامه او را ده تا بفرستدش تاریخ بلعمی تصحیح محمد روشن جلد ۳ صفحه ۲۲۸ اما اصل استدلال ایراد دارد

و نیز اینکه چرا در شاهنامه ذکر نشده واضح است چرا که هر مورخ برای اخبارش از اسنادی محدود استفاده میکند و ممکن است این روایت اصلاً به فردوسی نرسیده باشد در ادامه نیز دوباره به یکسری اختلافات در جزئیات اشاره نموده و سپس مرقوم داشته: در داستان پاره کردن نامه چنین آمده که پس از نامه پیامبر به خسرو پرویز، خسرو به باذان دستور داد دو نفر نماینده به مدینه بفرستد که این دو شخص برای دستگیر کردن پیامبر و یا بیم دادن ایشان روانه عربستان شدند. اما باید توجه داشت که فرستادن تنها دو شخص برای دستگیری شخصی مانند پیامبر آن هم در شبه جزیره عربستان کاری بسیار غیر منطقی و غیر معقول به نظر میرسد و باید بررسی کرد که دستگیری پیامبر چه سودی برای خسرو میتوانسته داشته باشد؟ برخی از مواردی که درباره رفتار دو فرستاده و واکنش پیامبر در برابر آنها نوشته اند به هیچ وجه با

قضیه دستگیری پیامبر همخوانی ندارد و گویا بال و پری است برای زیبا شدن داستان، به طوری که صحبت‌های جالبی درباره چگونگی پیرایش صورت به میان می آید

هنگامی که آن دو تن به نزد پیامبر آمدند، ریش خود را تراشیده بودند و سیل گذاشته بودند. و پیامبر دیدن آنها را خوش نداشت و سوی آنها نگرست و گفت کی گفته که چنین کنید؟ گفتند: پروردگار ما چنین گفته پیغمبر گفت: ولی پروردگار من گفته است که ریش بگذارم و سیل بتراشم

پاسخ: اینکه باذان فقط دو نفر از سربازان ساسانی را بفرستد معقول است چرا که سپاه امپراطوری ساسانی از ابهت و قدرت خاصی برخوردار بوده و به زعم ساسانیان اعراب جسارت رویایی با آنها (حداقل در آن زمان) را نداشته‌اند از طرفی شاید باذان شرایط را در حدی که برای دستگیری رسول الله سپاهی بفرستد و فقط به فرستادن دو سرباز مجرب بسنده نموده است دلیل فرمان دستگیری رسول الله توسط خسرو میتواند به این دلیل باشد که ایران در جنگ با رومیان در حال شکست های پیاپی بود و جنگ با روم صدمات جدی به کشور و وضعیت معیشتی مردم وارد کرده بود و نمیتوانست تهدیدی از جانب منطقه حجاز را نیز بپذیرد چون حکومت را در معرض نابودی و انحطاط قرار میداد پس برای حفظ ملکش چنین دستوری را صادر

کرد اما اگر کشور در شرایط پایدار و عادی به سر میبرد ممکن است که چنین دستوری را خسرو صادر نمیکرد

اما در رابطه باتراشیدن ریش رسول الله فرموده: جزوا الشوارب و ارخو اللحي خالفوا المجوس (صحیح بخاری حدیث شماره ۵۸۹۲ و نیز مسند امام احمد شماره حدیث ۲۱۷۸۰ و نیز صحیح مسلم حدیث شماره ۲۶۰) و صحابه نیز به این دستور رسول الله عمل میکردند و به ندرت کسی یافت میشد که دقیقاً بر خلاف دستور رسول الله ریش خود را بتراشد و سیبیل هارا باقی گذارد پس اگر کسی خلاف عرف چنین کاری کند طبعاً برای مردم پذیرفته نیست و ممکن است برایشان سؤال پیش آید که چرا چنین نموده است و نیز رسول الله اینکه اکیدا دستور خلاف اینکار را داده احتمال مطرح شدن چنین سؤالی برای مردم را افزایش میدهد

همانطور که در برخی شهر های ایران اگر کسی ریش هایش را بلند گذارد و سیبیلش را باقی گذارد برای مردم ممکن است عجیب باشد یا به او تهمت های ناروا (مثل اسلامگرایی افراطی و ریا کار و غیره) بزنند

حتی اگر تمام این ایرادات را بپذیریم شما فقط یکی از طرق این روایت را رد کردهاید با الباقی طرق مثل روایت صحیح بخاری و سنن ترمذی و مسند امام احمد که ذکرى از این مطالب نیست یا کشفیات باستان شناسی اخیر چه میکنند؟

در ادامه نیز آورده است: تمام اطلاعاتی که از منابع گوناگون از منابع ایرانی گرفته تا ارمنی و سریانی و ... نشان دهنده تشریفات سنگین دربار ساسانی میباشد. در این میان تشریفات باریابی افراد به نزد شاه شاهان، بسیار پیچیده و سنگین بوده است. حتی فرمانداران و دیگر شاهان زیر دست شاهشاهان هم باید تشریفات را به جا می آوردند و در نهایت باید فاصله خود را با شاهشاهان حفظ میکردند در چنین شرایطی باور اینکه عربی ناشناخته از جانب یک عرب دیگر که شاید برای دربار ساسانی به همان اندازه ناشناخته بوده است، در دربار حاضر شود و مستقیماً نامه را به شاه شاهان یعنی خسرو پرویز بدهد سخت می آید

در پاسخ میگوییم: اینکه خسرو اجازه ورود به عبدالله بن حذافه رضی الله عنه را داده است دور از ذهن نیست چون همانطور که قبلاً ذکر کردیم وی به نمایندگی از والی بحرین منذر بن ساوی به دربار خسرو آمد

صحیح بخاری: وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى

مسند امام احمد: وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ " ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى

طبقات ابن سعد: فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ. فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى. فَلَمَّا قَرَأَهُ خَرَقَهُ.

الاموال: وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَ الْكِتَابَ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى

و قطعاً هر پادشاه و حاکمی برای اداره کشور لازم است که با والیان یا نماینده والیان مناطق مختلف دیدار کند و اجازه ورودشان را به دربار و محضرش بدهند

در ادامه و متن آخر مقاله خود نیز نوشته: ابهامات هنگامی بیشتر میشود که با بررسی زمان نامه های پیامبر به پادشاهان دیگر، در مییابیم که

این نامه ها همزمان با سالهایی بوده است که پیامبر(ص) درگیر رویدادهای مهمی در داخل سرزمین حجاز بوده است و حتی هنوز بسیاری از عربها اسلام نیاورده بودند

جالب آنکه داستان پاره کردن نامه توسط خسرو پرویز بسیار مورد توجه قرار گرفته و همه گیر شده

است، اما مسلمان شدن باذان- که تقریباً تمام مورخانی که از پاره شدن نامه سخن گفته اند بدان اشاره کردند - کمتر مورد توجه قرار گرفته است! این مورد این موضوع را به ذهن می آورد که احتمالاً عده ای تاکید زیادی بر

روی پاره کردن نامه توسط خسرو پرویز میکردند تا شاید منافع خود را تامین کنند

پاسخ: جالب است که وی نوشته رسول الله درگیر رویداد های مهمی بوده اما آن رویداد ها را ذکر نکرده جایی دیدم که ملی گرای دیگر می گفت که رسول الله درگیر صلح حدیبیه بوده است در حالیکه این اشتباه است و اگر نظر ابن خلدون و ابن حجر را پذیریم صلح حدیبیه چند ماه پیش از ارسال نامه توسط پیامبر به مناطق مختلف بوده چراکه ابن هشام در کتاب السیره النبویه جلد سوم صفحه ۱۱۳ با ترجمه مسعود انصاری نوشته است: رسول الله در ماه های رمضان و شوال در مدینه ماند و در ماه ذی العقده (سال ششم) به قصد عمره به مکه عازم شد و قصد جنگ نداشت

اگر طبق قول ابن حجر و ابن خلدون ماجراهای نامه پیامبر به خسرو به دهم جمادی الاول ختم شود پس شش ماه بین این دو رخداد فاصله وجود دارد

و اگر مقصود غزوه خیبر باشد بازهم تداخلی ندارد چون طبق قول ابن هشام این غزوه در ماه محرم و صفر سال هفتم بوده و حدود سه ماه با زمان نامه رسانی پیامبر به خسرو فاصله دارد

اما در مورد اینکه بسیاری از اعراب اسلام نیاورده بودند این تناقضی با دعوت اسلام به شاه ایران ندارد چون رسول الله در طی نامه رسانی هایش به مناطق حجاز و عرب نشین مثل یمامه \ عمان \ بحرین \ اهل هجر \ فرماندار معان \ دومه الجندل \ به حضر موت و یمن نیز نامه فرستاد (به کتاب مکاتب الرسول نوشته علی بن حسین الاحمدی مراجعه کنید) و به هیچ وجه دعوتش را در بین اعراب متوقف نکرد به طوری که پیش از صلح حدیبیه در سال پنجم در غزه خندق سپاه اسلام حدود ۳۰۰۰ نفر نیرو داشت (تاریخ طبری جلد ۲ صفحه ۵۷۰) اما در کمتر از سه سال با لشکری سه هزار نفری به سوی مکه گسیل شد (تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۵۸) حتی برخی از قهرمانان صحابه همانند عمرو بن عاص و خالد بن ولید و عثمان بن طلحه نیز اسلام آوردند (الرحیق المختوم صفحه ۶۹۴) و دعوت دیگر ملل پیش از اسلام آوردن تمام اعراب کار غیر شرعی و غیر عقلانی نیست از لحاظ شرعی سابقاً از قرآن ذکر کردیم و از لحاظ عقلی چراکه اگر امپراطوری های بزرگ همانند ایران و روم اسلام می آوردند کار اسلام برای شکست دادن مشرکین و وسعت بخشیدن به دعوتش بسیار راحت میشد به طوریکه سپاهیان و ابزار جنگی بسیار قدرتمند و زیادی در اختیارش قرار میگرفت و میتوانست از پول و دستگاه تبلیغاتی ممالک قدرتمند برای نشر اسلام استفاده کند

اما در رابطه با اینکه چرا بیشتر از اینکه به اسلام آوردن باذان پرداخته شود به نامه پیامبر به خسرو پرداخته شده است سه دلیل میتواند داشته باشد

دلیل اول: چون این روایت دال بر یکی از معجزات نبوی است و وحی به پیامبر را ثابت میکند چون خبر از قتل خسرو توسط شیرویه داده است برخی مستشرقین برای رد این موضوع گفته اند که شاید شخصی به پیامبر خبر قتل خسرو توسط شیرویه را داده است در حالیکه به این موضوع توجه نمیکنند که حتی ماموران حکومتی و والی یمن نیز از این اتفاق خبر نداشتند! و پس از اینکه رسول الله به آنها خبر کشته شدن خسرو را داد آنها متعجب شدند و در پی صحت خبر پیامبر رفتند و در آخر که صحت سخن پیامبر برایشان آشکار شد مسلمان شدند

دلیل دوم: آنست که حجت بر خسرو تمام شده بود و مشخص شد که حکومت ساسانیان اسلام را به رسمیت نشناخته و اجازه تبلیغ اسلام را در سرزمینش نمی داده بلکه با آن مبارزه و توهین نیز نموده و همین میتواند فتوحات و حمله به ایران را توجیه سازد

دلیل سوم: راسخ بودن رسول الله در امر نبوت و اینکه هرگز ابایی از این نداشت که مستقیماً شاه بزرگترین امپراتوری وقت را خطاب قرار دهد و او را از عذاب خدا بترساند و به اسلام دعوتش کند و یک داعی مسلمان نیز باید چنین باشد و از احدی جز خدا بیم نداشته باشد و این درس بزرگی برای امت است

نتیجه گیری

جمع بندی این مقاله آنست که روایات دال بر نامه نویسی پیامبر به خسرو و واکنش وی بسیار زیاد است نخستین سیره نویسان تا متقدمین آن را ذکر کرده اند و در معتبر ترین منابع اسلامی مانند صحیحین و سنن ها و مسانید و کتابهای تاریخی ذکر شده و روایات مخالف آن از همه جهات باطل است و نیز اختلافات و ایراداتی که بر روایات گرفته می شود از نظر عقلی و نقلی

باطل است همچنین کشفیات اخیر باستان شناسی نیز نامه رسانی پیامبر به خسرو را تأیید میکند و اصل نامه بر روی چرمی که پس از پاره شدن دوخته گشته یافت شده است و نیز یک مسلمان میتواند از این ماجرا درس بگیرد و دلیلی برای اثبات نبوت پیامبرش آورد و صلی الله علی نبینا محمد و علی اله و صحبه اجمعین

۱۴۰۱/۱/۱۷

مقارن با

۱۴۴۳/۹/۴